بسم الله الرحمن الرحیم

## تتمّه بحث دیروز به اضافه دلیل اول

 تتمّه بحث دیروز به اضافه دلیل اول كه انشاءالله امروز بتوانیم و دلیل دوم دیگر مى‌ماند براى فردا. این بود كه عرض شد صفات كمالیه حق بر دو قسم است، یكى صفات ذاتیه است و یكى هم صفات در مرحله تجلى اسماء و صفات است در مقام فعل و مقام صفت.

 آن دلیلى را كه براى عدم انتظار واجب الوجود بالنسبه به صفات كمالیه مى‌آورند، آن دلیل نسبت به صفات كمالیه ذاتیه است كه این طور نیست گاهى باشد و گاهى نباشد. به عبارت دیگر صفات ذاتیه‌اى كه حمل بر موضوع مى‌شود كه واجب الوجود است به ضرورت ازلیه نه به ضرورت وصفیه كه مادامى كه وصف عنوانى باشد، این صفت براى آن ذات است و نه به ضرورت ذاتیه كه مادامى كه ذات باشد این صفت براى او ثابت است، بلكه اصلًا مادامى كه ذات باشد در این مقام غلط است. مادام معنا ندارد. ذات همیشه هست و صفت هم همیشه براى او خواهد بود، ازلًا و ابداً نكته‌اى كه در اینجا به چشم مى‌خورد این است كه در مورد صفات غیر ذاتیه، غیر ذاتیه ازلیه، كه صفات متنازله از اسماء و صفات است و به او صفات فعلى مى‌گویند، مانند خلق و امثاله، اینها را به یك بیان خارج از این دائره بحث كردند به لحاظ این كه این صفات گاهى از اوقات بر واجب الوجود ثابت است و گاهى از اوقات ثابت نیست، اگر واجب الوجود خلقى كند به او خالق مى‌گویند و اگر خلقى نكند به او خالق نمى‌گویند، اشكالى كه در این جا به نظر مى‌رسد نسبت به این تقریر، البته خود مرحوم آخوند این مطلب را ندارند ولى مقررین ایشان این مسأله را متعرض شدند او این است كه اتصاف حق به صفات متنازله و منشئه از صفات ذاتیه اگر از ناحیه كثرت همان‌طورى كه دیروز عرض شد به او نگاه بشود این مسأله صحیح است، یعنى از نقطه نظر تحقّق این صفت در عالم كون و فساد و عالم زمان و مكان كه تبدل صفات نیاز به زمان و مكان و تدریجى الحصول دارد و هر چه كه در این عالم تحقق پیدا بكند محتاج به زمان است، بنابراین انتظار یك صفت كمالیه در این عالم، این انتظار نیاز به زمان دارد و تدریجى الحصول است.

 از این نقطه نظر، صفات حضرت حق كه مرتبط است با عالم كون و فساد و عالم ماده وصورت، آن صفات گاهى از اوقات بر حق ثابت است و گاهى از اوقات ثابت نیست. این كه مى‌گوییم خداوند خالق زید است، اگر زیدى خلق بشود اتصاف خداوند به صفت خلق محقق است واگر زیدى مخلوق نشود و در كار نباشد اتصاف خداوند به صفت خالقیت زید این چیست؟ غیر محقق است، لذا آمده‌اند دائره بحث را در صفات ذاتیه اولیه و كمالیه آمدند قرار دادند، مانند حى، مانند قیوم، مانند علم، مانند اراده و مانند حیات و قدرت و امثال ذلك. آنچه كه باعث مى‌شود كه این شبهه در اینجا پیدا بشود، البته در بحث مصاحبت و اقتران، یا اینكه التزام ذات به صفات ذاتیه خود یا صفات فعلى خود این بحثش الآن خواهد آمد و عدم افتراق ذات از صفات یا افتراق ذات از صفات این بحثش بعداً مى‌آید. در هر حال چه ما قائل به بینونیت ذات از صفات بشویم یا عدم بینونیت، بحث ما در این است كه فرقى بین صفات دائمه و ازلیه و بین صفات فعلیه حق نخواهد بود با توجه به نزول این صفات در عالم كثرت، خوب جاى اشكال در اینجا باقى مى‌ماند كه چطور ممكن است خداوند متعال متصف به صفت خالقیت یا رازقیت بشود در حالى كه مخلوق و مرزوقى هنوز وجود ندارد.

 شبهه‌اى كه، توجیهى كه براى این مسأله مى‌شود، آن توجیه این است كه تمام این مخلوقات چه آنچه كه تحقق پیدا كرده‌اند و خلق شدند و چه آنچه كه خلق نشده‌اند، تمام اینها یك مرتبه از تقرر را دارند، كه اسم آنها را نشئه علم ربوبى مى‌گذاریم. در نشئه علم ربوبى تمام مخلوقات بصورت علمیه حضور دارند. سواءٌ اینكه در عالم كون و در عالم اعیان تحقق پیدا بكنند یا تحقق پیدا نكنند. و همین امر، مصحح خطاب كُن، در آیه شریفه (إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)[[1]](#footnote-1)، كه در بعضى از تفاسیر این خطاب كُن به آن صورت علمیه در نشئه علمیه ربوبى تعلق مى‌گیرد. چون در عالم اعیان هنوز تحقق خارجى ندارد. بنابراین این مخاطب خارجى ندارد، پس مخاطب او عبارت است از آن صورت در نشئه علم ربوبى. مطلبى كه در اینجا بله؟

 سؤال: همان شخص كه این مطلب را گفته علم ربوبى را عین فعل مى‌داند خوب.

 جواب: بله؟

 سؤال: علم ربوبى را عین فعل تحقق فى الأعیان مى‌داند

 جواب: نه عین او نمى‌دانند حالا اشكال از ناحیه دیگر است. فعل را معلول علم ربوبى، نه این كه عین او. اشكالى در اینجا هست این است كه این آقایانى كه این مطلب را مى‌گویند علم را عین ذات مى‌دانند وقتى كه علم عین ذات شد، ذات هم عبارت است از وجود مطلق و وجود، پس بنابراین علم عین وجود مطلق و وجودبسیط خواهد بود. پس دیگر در اینجا چه امرى محقق خواهد شد غیر از آن وجود مطلق؟ وقتى كه وجود، وجود مطلق است و علم عین اوست در عالم كثرت و در عالم خلق چه امرى زائد بر این وجود مطلق و وجود بسیط پیدا مى‌شود این معنا ندارد. بله؟

 سؤال: وجود ملكى جواب: مى‌دانم

 سؤال: وجود ملكوتیش

 وجود ملكى اش

 جواب، پس بنابراین آن نفس عین، نفس عین، عین همان وجود مطلق است. شما حالا اسمش را مقام اجمال بگذارید. ولى حقیقت او، یعنى حقیقت عینیه او نه حقیقت علمى به عنوان آخر زمان تصورى را كه داریم این است كه یك عین خارجى داریم یك صورت ذهنیه داریم حالا مى‌خواهیم ببینیم آیا خداوند متعال هم یك صورت ذهنیه دارد، یك كامپیوترى دارد كه در آن كامپیوترش تمام این صور خارجى را همه را قرار داده، یك بیك آن صور خارجى، صورى كه در آنجا ذخیره كرده در عالم اعیان اینها را محقّق مى‌كند. این طور است؟ یا اینكه نه خداوند متعال ذهن ندارد اصلًا، فكر ندارد، ذهن ندارد همان حقیقه الوجود آن عبارت حقیقت بسیط وجود است آن عبارت است از ذات خداوند متعال، نه این كه خداوند متعال یك ذاتى دارد و در كنار ذاتش یك انبارى از وجود قرار داده، آن صور ذهنیه خارجیه را مى‌آورد در خارج از این انبار وجود یك مقدار حسه‌اى برمى دارد و به او مى‌چسباند و در خارج یك عینى تحقق پیدا مى‌كند، تمام اینها همه باطل است آنچه كه تحقق دارد، عبارت است از همان وجود مطلق و وجود بسیط و آن وجود مطلق و بسیط و لاحدى همان ذات پروردگار است، دیگر ذهن و صورت علمیه و اینها دیگر معنى ندارد. مگر ممكن است كه علم خداوند به یك امر معدوم تعلق بگیرد، یعنى یك امرى كه در خارج اصلًا نیست، به عبارت دیگر اگر ما تمام الحقیقه یك شى را همان عین خارجى بدانیم و فرض بر این است كه او الآن عدم مطلق است، چگونه ممكن است علم پروردگار تعلق بگیرد، به یك عدم مطلق، این محال است، عدم مطلق محال است، اگر شما بگویید كه حقیقت مثالیه او در عالم ثابتات هست، پس بنابراین، این دیگر نشئه علمى دیگر در اینجا معنى ندارد، نشئه عینى دارد. مگر عالم برزخ و مثال این صورت علمیه است؟ این صورت عینیه است. شما، بله؟

 سؤال: پس بالاخره علم و عین یكى شد

 جواب: علم و عین یكى است؟ خوب بله، خوب چه اشكالى دارد؟

 سؤال: خوب همان كسى هم كه این حرف را زده خودش هم قائل بر همین است. علم خدا عین فعل خداست پس چطورى مى‌آید دوباره این را مجزا مى‌كند قضیه علم را از عین؟

 جواب: خوب اشكال را چرا به من مى‌گیرید؟ اشكال را به خودش بگیرید. من مى‌گویم اشكال از ناحیه دیگر مهم تر از این وارد است.

 سؤال: نسبت به ملكوت و ملك مى‌شود چیز كرد.

 جواب: ببینید صحبت در این است كه عین، عین خارج به چه گفته مى‌شود؟ ما صورت علمیه را، صورت علمیه‌اى كه این در نشئه ربوبى هست. این صورت علمیه را یك صرف تصور ذهنى مى‌دانیم، بدون عین خارجى، بدون عین، اگر بدون عین است پس خالقیت در اینجا صادق است. منتهى خالقیت مراتبى دارد. خالقیت در مرتبه ملكوت هست، خالقیت در مرتبه مثال است، اما خالقیت در ماده و صورت نیامده.

 سؤال: یعنى در خالقیت را در مرتبه ملكوت را قبول ندارد .. در مرتبه ملك خالقیت در ملك است.

 جواب: قبول ندارد، بالاخره این هست این یا نه؟ حقیقت الشیء هست یا نه؟ خالقیت در ملك است.

 سؤال: بله

 جواب: خیلى خوب، این خالقیت در مرتبه ملكوت این آنچه كه در مرتبه ملكوت است بالاخره مخلوق است یا اینكه این قدیم ازلى است؟

 سؤال: نه قدیم است

 جواب: پس علت ندارد؟ علتش كیست؟ خالق است دیگر.

 سؤال: چرا علت دارد. علت بودن منافات ندارد با قدیم بودن.

 جواب: منافات ندارد. ما مى‌گوییم اصلا قدیم است ما مى‌گوییم حادث قدیم است. حدوث دارد ولى این حدوث قدم دارد، به عبارت دیگر نه اینكه حدوث ذاتى با قدیم ازلى این منافات ندارد، این قدیم ذاتى است كه در اینجا اشكال پیش مى‌آید، پس وقتى بنابراین یك صورت عینیه نه علمیه، یك صورت عینیه از كتم عدم به منصه ظهور مى‌آید این همان معناى خالقیت است منتها مراتب در اینجا دارد، مرتبه ماده و صورتش نیامده، این كه نیامده در نظر ما نیامده اما در عالم اعیان در عالم حقیقه الاشیاء، در عالم علیت و در عالم ثابتات، همین ماده و همین صورت خارجى وجود دارد.

 چطور است كه شما الآن، الآن من باب مثال، الآن اگر شما رجوع كنید به آن كارهایى را كه دیروز انجام دادید، آن كارها را با خودتان مى‌بینید، نه اینكه جداى از خودتان مى‌بینید و بعد یك صورتى در ذهن شما هست؟ ببینید، من یك مثالى در اینجا مى‌زنم. شما دارید از توى خیابان حركت مى‌كنید مى‌روید جلو، كنار خیابان مى‌بینید چند تا عكس چسباندند، فرض كنید كه عكس یك سوارى، عكس یك باغى، عكس فرض كنید یك بازارى، عكس یك فرض كنید یك بازارى، عكس یك خیابانى و امثال ذلك، این عكسها را در ذهنتان شما مى‌آورید و بعد چكار مى‌كنید و مى‌روید. امروز كه مراجعه مى‌كنید مى‌بینید چند تا عكس از دیروز در ذهن شما هست. هیچ خودتان را در آن باغ فرض نمى‌كنید كه آن عكس حكایت از آن باغ مى‌كند، فرض نمى‌كنید؟ فقط عكسى از آن باغ را، عكسى از آن شهر را عكسى از آن میدان شهر را در ذهنتان مى‌آورید، نه اینكه وجود خودتان را در آن میدان تصور كنید و بیابید، حضور خودتان را در آن میدان و در باغ نمیبینید، بلكه عكسى از او را مى‌بینید، درست شد؟ خوب، حالا اگر شما رفتید خودتان در این میدان كه آن عكس، از آنجا حكایت مى‌كند خودتان را در آنجا عرض كنم حضورتان كه قرار دادید وقتى كه مى‌گذرد آیا الآن عكسى از آن میدان در ذهنتان هست یا نفس حضورتان در آن میدان با خودتان است. لذا مى‌گویید آقا من اینجا هستم، این جا بودم، اینجا رفتم، نمى‌گویید من عكس اینجا را مثلًا در ذهن دارم، نه نفس حضورتان را در آن میدان و در آن شهر و در آن باغ، نفس حضورتان را الآن با خود مى‌بینید لذا لذت مى‌برید، لذا متألم مى‌شوید. لذا تا خاطره‌اش مى‌آید در ذهنتان تحت تاثیر قرار مى‌گیرید، چرا؟ چون این حضور همیشه با شماست. امكان انفكاكش در شما چه؟ نیست، این حققیت الشیء است، یعنى حققیت عینیه خارجیه با شما وجود دارد و معیت دارد، به صورت تجردى خودش نه به صورت ماده به صورت ماده‌اش همانى بود كه در آن موقع بودید، در آن باغ بودید، در آن میدان بودید، در آن شهر بودید، این صورت، صورت چیست؟ صورت مادى، صورت مادى خودش است، نه به صورت تجردى خودش و به صورت علمیه این حضور با شما چه چیز است؟ وجود دارد. همیشه با شما هست. ندیدید در بعضى‌ها یك كار خلافى انجام بدهند دچار كابوس مى‌شوند، دچار مسائل روانى و اینها مى‌شوند. چون همیشه این قضیه را با خودشان مى‌بینند، این قتلى را كه انجام دادند این قتل را همیشه با وجود خودشان احساس مى‌كنند فقط یك صورتى نیست كه بیاید و برود. همیشه خودش را قاتل مى‌بیند. نه این كه قاتل مى‌دید. الآن خود را قاتل مى‌بیند. الآن خود را در این مهلكه احساس مى‌كند. این عبارت است از همان چیست؟ عینیه الاشیاء فى الخارجه. خوب حالا با توجه به این قضیه اگر قرار باشد بر اینكه این امر در خارج محقق نباشد. این علم به چه تعلق مى‌گیرد؟ علم كه خداوند ذهن كه ندارد، خدا فرض كنید كه یك ذهن داشته باشد ما الآن یك همچنین زیدى را در یك میلیون سال دیگر با این خصوصیات خلق مى‌كنیم، ولى الآن دست نگه مى‌داریم وقتى كه آمد. این طورى خلق مى‌كنیم، خدا ذهن ندارد.

 این ذهن مال ماست. كه ما بر اساس مصالح و چیزى، اینها را تركیب مى‌كنیم، فلان مى‌كنیم بعد هم در سر وقت خودش ما اینها را به منصه ظهور خارجى مى‌رسانیم، بناءً علیهذا، این تحقق اشیاء در علم ربوبى، عبارت است از تحقق اشیاء در نفس، در نفس و در عین عالم علیت نسبت به چه؟ نسبت به اعیان خارجى كثرتى و ماده و صورت، نسبت به آن، این معنا، معناى چیست؟ معناى نشئه علم ربوبى است. نه اینكه فقط صورت ذهنیه باشد. پس بنابراین خطاب كُن به چه تعلق مى‌گیرد؟ خطاب كُن عبارت است از نفس اراده، انما أمره، نه اینكه امر، امر خارجى، نه، اذا أراد لشیئى إذا اراده لشیء من حیث تقرّبه و من حیث هى هى من حیث ما. و این هم خطاب به ما مى‌كند یعنى شى، شیء معّراى از هر تقیدى، شى معرّاى از هر تقیدى شیئى كه هیچ گونه لباس وجود بر خود نپوشیده است. شیئى كه معرّاى از یك شابئت وجود هست، این شیء وقتى كه در عالم تقرر بخواهد تحقق پیدا بكند، این شیئى كه عدم است و هیچ صورت ندارد این شى چیست؟ یك مرتبه با اراده و مشیت خدا كه همان صورت لفظیه او كُن است كه در آنجا اصلًا لفظ معنا ندارد، همان اراده است. بصورت كُن كه حكایت از آن اراده و مشیت مى‌كند، نه كُن أمریه تشریعّیه خارجیه. چون كون تكوینى كه دیگر أمر نیست. كن تكوینى اقدام است، اقدام مى‌كند من بخواهم یك كارى را انجام بدهم این كتاب را ببندم، دیگر نمى‌گویم كه كتاب بسته بشو، خودم كتاب را مى‌بندم. كن خارجى و كن تشریعى است كه این با لفظ بیان مى‌شود و یا با اشاره اینها بیان مى‌شود. اما آن كن تكوینى كه تعلق خطاب گرفته است به ماهیت الأشیاء آن امر ندارد، امر چیست؟ نفس الإراده است. پس بنابراین این كه ما بگوییم كه مخاطب دارد، ندارد، همه این حرفها، حرفهاى چیست؟ خالى از تحقیق است. آن كُنى كه مخاطب دارد، كن تشریع است. در كون تكوین اصلًا امرى وجود ندارد. كُن تكوین نفس الإراده مرید است. مرید با نفس الإراده خود به اضافه اشراقیه نه به اضافه مقولیه چه مى‌كند؟ آن شیء را در خارج، متكون مى‌كند. این مى‌شود چه مى‌شود؟ كن تكوینى. این مى‌شود اراده تكوینى، این دیگر نمى‌شود اراده تشریعى بكند و تشریعى و امر تشریعى.

 پس بنابراین علم حق به اشیاء به اشیاء خارجى عبارت است از نفس تحقق اعیان خارجى در نشئه ملكوتى. گر چه در عالم كثرت به نظر ما اینها تحقق پیدا نكردند ولى نشئه ملكوتى آنها در عالم چه چیز است؟ در عالم تحقق پیدا كرده، نشئه ملكوتى آنها در عالم، در عالم ملكوت تحقق پیدا كرده، لذا آن افرادى كه احاطه بر غیب پیدا مى‌كنند این احاطه بر غیب پیدا كردنشان نه این است كه احاطه پیدا مى‌كنند بر این صورت در ملكوت كه یك وعایى دارد. یك وقت احاطه پیدا مى‌كنند بر یك صورتى در یك عوالمى، بعد خدا مى‌گوید كه این صورى را كه در اینجا در این عوالم وجود دارد، ما این صور را مى‌آوریم در عالم كثرت در یك عالم دیگر در آنجا چه كار مى‌كنیم؟ آنها را متحقق مى‌كنیم نه این طور نیست. بر نفس وجود اینها چكار پیدا مى‌كنند؟ احاطه و اطلاع پیدا مى‌كنند. نفس وجود اینها در عالم خارج، یعنى نفس وجود اینها در عالم خارج كه دارد در بازار راه مى‌رود، دارد در خیابان راه مى‌رود، دارد در خانه‌اش مى‌خوابد، دارد غذا مى‌خورد، دارد جنگ مى‌كند، دارد صلح مى‌كند، نفس وجود اینها را در این عالم چكار مى‌كنند؟ دارد احساس مى‌كند. نفس وجود اینها، آن وقت اینجاست كه دیگر فرض كنید كه این روایاتى را كه خوب در اینجا ما مى‌توانیم چیز بیاوریم پیغمبر نشسته بودند یك مرتبه جبرئیل آمد فرض كنید گفت یا رسول الله حسین را نمى‌دانم اینجا دارى به او مى‌خندى، محبت مى‌كنى، نگاه كن ببین در كربلا چه است؟ حضرت رفتند در كربلا برگشتند غبار آلود آمدند، یك مشت از خاك آوردند و گفتند دیدم فرزندم را در آنجا دارند مى‌كُشند. تمام اینها واقعا حضرت آمد كربلا و برگشت. حضرت از توى خانه آمد بیرون، غبار آلود بود روایت داریم غبار آلود بود. نه اینكه از توى خانه‌اش نشسته بود فرض كنید كه از همان جا از روى زمین خاك برداشته، نه، واقعاً خاك كربلا را برداشت آورد جبرئیل، واقعاً خود حضرت رفت و آمد.

 سؤال: یعنى قضیه حضرت آدم چیست كه وقتى ارتحال شدند اشباح ائمه

 جواب: آن هنوز صورتش چیز نشده بود. هنوز به آن مرحله قدرت كه چیز خارجیه باشد نرسیده بود. نتوانسته بود آن احاطه كلى پیدا بكند. اگر یك احاطه كلى واقعاً شخص پیدا كند نسبت به چیز، نفس آن عین خارجى را در آن موقع احساس مى‌كند. نفس عین خارجى صد سال بعد را، دویست سال بعد را، سیصد سال بعد را، در

 سؤال: در عالم ملكوت واقعاً شبح دیده بود یا حقیقت محمدیه را دیده بود؟

 جواب: نه، فقط یك صورتى دیده بود یك تمثلى دیده بود. حقیقت را ندیده بود نخیر، درست شد؟ پس بنابراین این نكته اى كه در اینجا هست، نكته در اینجا این است كه اگر، اگر شخصى اینهایى كه عرض مى‌كنم اینها همه باصطلاح زیر بناى براى نتایجى است كه ما در بسیارى از روایات و در بسیارى از احادیث اینها به چشممان مى‌خورد كه فرض كنید كه من باب مثال امام سجاد علیه السلام.

 این را برداشته بردند گفتند چطور این حرفها، برداشتند آن را حركت دادند بردند كنار دریا و یك دفعه آن ماهى كه یونس را در آن موقع گرفته بود آمد بیرون و نمى‌دانم چكار كرد حالا آن ماهى چیست؟ ده تا كفن هم پوسانده و ماهى‌هاى بقیه دریا هم خوردند او را و فلان این حرفها. حضرت مى‌آیند نفس آن قضیه و آن ماده خارجى را مى‌آیند چكار مى‌كنند؟ به او نشان مى‌دهند، چشم بندى كه نمى‌كنند، یعنى عین همان لیوانى كه الآن فرض كنید كه در دویست سال پیش بوده و پودر شده و تمام اینها از بین رفته نفس این لیوان كه الآن فرض كنید كه سه سیر وزنش است نه این كه، نفس همین لیوان با این سه سیرى را یعنى مى‌آید مى‌برد در چه؟ در همان ماده، و صورت سیصد سال پیش مى‌آید مى‌برد او را ـ یا همین ماده و صورت سیصد سال بعد مى‌آید مى‌برد او را. پیغمبر آمد واقعاً، نه صورت امام حسین را دید كه در اینجا دارد فرض كنید كه افتاده و مقتول شده، نه، نفس امام حسین پنجاه و هفت سالگى را آمد در كربلا در آنجا، نفس این وجود را كه افتاده، با تمام شرایط آمده دارد مشاهده مى‌كند. و الا اگر این طور بود خوب پیغمبر خواب مى‌دید. چرا بلند شده رفته كربلا آمده. رفته كربلا و دیده خوب یا رفته در كربلا، آیا رفته در كربلا فقط خواب دیده، رفتنش مى‌گوییم خوب با طى الأرض رفته، با همین بدن و طى الارض رفته خوب، حالا آمد كربلا، خوب حالا آمده در كربلا چكار كرده؟ خواب دیده؟ بعد ناراحت شده یا نه آمده، حضرت مى‌گوید من آمدم دیدم حسینم را در اینجا كه افتاده با این وكیفیت، نه این كه صورتش را دیدم در خواب. خودش را دیدم. خودش كه هنوز چهار سالش است روى زانویت است. او چهار سال است روى زانویت گرفته نشسته چطور دیدى؟ یعنى حضرت در مكان پنجاه سال بعد چه؟ قرار مى‌گیرد. مكان نه در زمان. این را به مى‌گویند چه؟ طى الزمان. این طى الزمان مى‌آید و خود را در، چرا مى‌آید قرار مى‌گیرد؟ چون تمام اینها همه وجود دارد.

 سؤال: پس در حقیقت حضور در كربلا براى خیلى از انبیاء و اولیاء هست.

 جواب: خوب بله

 سؤال: چرا همان موقع هیچ كارى نمى‌كردند.

 جواب: دیگر حالا دیگر، همه آنجا بودند و كارى نمى‌كردند. حفظكم الله انشاء الله دیگر امروز هم بحث دیگر به اینجا كشید.

1. آيه ٨٢ از سوره يس ٣٦/ ٨٢ [↑](#footnote-ref-1)